

در درس «طراحی مسائل و مشکلات آموزش و یادگیری»^۱ از دانشجویان خواسته هر کدام یک دانش‌آموز را که مشکل رفتاری داشته باشد انتخاب کند و با استفاده از روش تحقیق «اقدام‌پژوهی» بکوشد مشکل او را به شکل مطلوبی برطرف سازد. آنها با مراحل اقدام‌پژوهی و چگونگی تحقیق به این روش آشنا نبودند. پس از اینکه مطالب مقدماتی از قبیل تعریف پژوهش، اهمیت آن، انواع پژوهش و... در کلاس ارائه شد، به تعریف اقدام‌پژوهی و نقش آن در اصلاح امور آموزش و بهبود کیفیت تدریس و یادگیری پرداختیم. آنگاه ویژگی‌های موضوع تحقیق در اقدام‌پژوهی را مورد بحث قرار دادیم. در پایان بحث از دانشجویان خواستیم در جلسه بعد هر کدام یک یا چند موضوع را پیشنهاد کنند. خود من هم ماجرای «دکتر جوکوز»^۲ را برایشان نقل کردم تا بیشتر با موضوع آشنا شوند.

جریان از این قرار بود که در سال ۱۳۸۹ در یکی از روستاهای شهرستان یاسوج در پایه پنجم ابتدایی تدریس می‌کردم. در ابتدای سال تحصیلی وقتی از کلاس درس بیرون آمدم، متوجه شدم که فردی پشت در کلاس ایستاده است و با دقت فراوان به صحبت‌های من و دانش‌آموزان گوش می‌دهد. همین که در کلاس را باز کردم، سرش را به طرف من برگرداند و وقتی مرا دید، فرار کرد. دانش‌آموزان با سر و صدای زیاد به من نزدیک شدند و همگی گفتند: «آقا معلم، کسی که فرار کرد، دکتر جوکوز بود. سال گذشته در همین مدرسه درس می‌خواند و معلم هر روز با چوب و لگد او را کتک می‌زد تا از هوش می‌رفت. همین که به هوش می‌آمد معلم به او می‌گفت: تا نباشد چوب تر، فرمان نبرد گاو و خر».

بچه‌ها با صدای بلند این شعر را تکرار می‌کردند. از دانش‌آموزان سؤال کردم: «چرا معلم او را کتک می‌زد؟» گفتند: «چون عقب‌مانده ذهنی است و مغزش کار نمی‌کند».

وضعیت آموزشی و تربیتی او را از مدیر مدرسه و معلم سال قبل او جویا شدم. آنها هم پاسخی شبیه به پاسخ دانش‌آموزان دادند. روز بعد در نمازخانه مدرسه پنهان شدم تا او را بگیرم. پس از چند دقیقه از شروع کار مدرسه، وارد حیاط مدرسه شد و به آرامی به پشت در کلاس آمد. فال گوش خود را به در کلاس نزدیک کرده بود تا حرف‌های ما را بشنود. به آرامی به او نزدیک شدم و دستش را گرفتم تا فرار نکند. او را به کلاس بردم و روی نیمکت نشاندم، اما هر کاری کردم با من صحبت نکرد. سرش را کج نگه می‌داشت و به من نگاه می‌کرد و چیزی نمی‌گفت.

کلاس که تمام شد رفتار او را در محیط مدرسه مشاهده کردم. متوجه شدم نمی‌تواند ارتباط مناسبی با سایر دانش‌آموزان داشته باشد؛ زیرا آنها بر حسب عقب‌مانده به او می‌زدند. گاهی چیزی نمی‌گفت، گاهی هم عصبانی می‌شد و داد و فریاد می‌کرد. تصمیم گرفتم وضعیت تحصیلی سال‌های گذشته او را بررسی کنم. به دفتر مدرسه رفتم و پرونده تحصیلی او را از بایگانی مدرسه بیرون آوردم. طبق کپی شناسنامه‌اش، ۱۶ ساله بود. شش کارنامه مردودی و چهار کارنامه قبولی داشت.

فردی آن روز با ارسال دعوت‌نامه‌ای از ولی او خواستیم به مدرسه بیاید، اما او دعوت ما را نپذیرفت. با هماهنگی مدیر مدرسه به خانه‌شان رفتم و با اصرار زیاد از والدین او خواستم اجازه دهند به مدرسه بیاید. او را

نمونه‌ای از اقدام‌پژوهی

چرا معلم او را کتک زد؟

سیدحشمت‌الله مرتضوی‌زاده - مریم الهی‌زاده
مدرسان مراکز تربیت معلم یاسوج
سیاوش قبادپور - دانشجوی کارشناسی ابتدایی



با خودم به کلاس بردم. بعد از چند دقیقه بچه‌ها وارد کلاس شدند، اما او از جایش تکان نمی‌خورد. او را به گوشه‌ای از مدرسه بردم تا به طور محرمانه با هم صحبت کنیم. به روش‌های متفاوتی او را به صحبت کردن وادار کردم. از او پرسیدم: «امسال به مدرسه می‌آیی؟ گفت نه. پرسیدم: چرا؟ گفت: «بچه‌ها مرا مسخره می‌کنند. شما هم همانند معلم سال قبل مرا اذیت می‌کنید»
به او اطمینان دادم که هرگز اذیتش نکنم، بلکه تلاش کنم تا بچه‌های کلاس با وی دوست شوند. گفتم: «از امروز، نام شما آقای حمید حمیدی^۳ است. مطمئن باش کسی تو را مسخره نمی‌کند».

از اینکه با احترام از او نام بردم بسیار خوشحال شد. از او خواستم تا به مدرسه بیاید. خیلی دوست داشت به مدرسه بیاید، ولی چیزی مانع او می‌شد. پرسیدم: اولین بار چه کسی تو را دکتر جوکوز نامید؟ گفت: «معلم کلاس اول دبستان این اسم را روی من گذاشت. از آن سال تاکنون دانش‌آموزان و معلمان دیگر مرا با این نام صدا می‌زنند و مسخره‌ام می‌کنند».

به خانۀ پدر حمید رفتم و از او اجازه خواستم تا حمید به مدرسه بیاید، اما پدرش گفت: «حمید عقب‌مانده ذهنی است. سن و سال او هم زیاد است. معلمان و دانش‌آموزان او را مسخره می‌کنند. نمی‌تواند درس بخواند و چیزی هم یاد نمی‌گیرد».

به او گفتم شاید حمید از نظر ذهنی و جسمی سالم باشد، اما به این وضعیت عادت کرده باشد. به او قول دادم تمام تلاش خودم را به کار گیرم تا حمید را از این وضعیت نجات دهم. نکته قابل تأمل این بود که مدیر مدرسه دانش‌آموزان، والدین و حتی معلم قبلی او نظر مشابهی داشتند. همه آنها معتقد بودند، چون حمید عقب‌مانده ذهنی است، تغییر نمی‌کند.

روز بعد پدرش به مدرسه آمد و پول کتاب‌ها و بیمه حمید را پرداخت. با هماهنگی مدیر مدرسه او را در پایه پنجم دبستان ثبت‌نام کردم^۴. پس از آن با ترس و دلهره به مدرسه می‌آمد. در جلسه اول او را معرفی کردم و به بچه‌ها گفتم که امروز میهمان عزیزى داریم. همه ما باید با او دوست باشیم و با او دوستانه رفتار کنیم.

پس از انجام کارهای مقدماتی و ایجاد انگیزه در دانش‌آموزان، یک ضرب چهار رقمی در سه رقمی را روی تخته کلاس نوشتم. یکی از دانش‌آموزان را پای تخته آوردم تا حاصل آن را به دست آورد. به دانش‌آموزان گفتم ابتدا گوش دهید سپس یادداشت کنید. همه دانش‌آموزان یادداشت کردند، ولی حمید نتوانست چیزی بنویسد. جای او را عوض کردم. با تبسم از او خواستم مطالب روی تخته را یادداشت کند. احساس کردم یکی از چشم‌های حمید مشکل دارد.

روز بعد از پدر حمید خواهش کردم با هم حمید را نزد چشم‌پزشک ببریم. پدرش گفت من وقت ندارم. خودم حمید را نزد چشم‌پزشک بردم. چشم‌های او را معاینه کرد و گفت: چشم راست حمید خیلی خوب می‌بیند، ولی چشم چپش قبلاً تنبل بوده و چون به موقع به چشم‌پزشک مراجعه نکرده، آن را از دست داده است. فهمیدم علت اصلی مشکل وی، چشم او بوده که از دیگران مخفی می‌کرده است. والدینش هم این مشکل را جدی نگرفته‌اند؛ به همین علت اطرافیان او را عقب‌مانده ذهنی می‌دانستند.

برای اطمینان بیشتر حمید را نزد متخصص اعصاب و روان بردم. وضعیت گذشته وی را با دکتر در میان گذاشتم و از او خواهش کردم به دقت وضعیت هوش وی را بررسی کند. پس از بررسی‌های لازم، متخصص اعصاب و روان با اطمینان کامل اعلام کرد که حمید سالم است. خیلی خوشحال شدم. به او گفتم: «آقا حمید، من مطمئن بودم که مشکلی نداری، ولی می‌خواستم خودت از زبان دکتر اعصاب و روان بشنوی که نه تنها عقب‌مانده ذهنی نیستی، بلکه کاملاً سالم هستی».

از معلم ورزش خواهش کردم بیشتر از گذشته به حمید توجه کند و او را در مسابقات ورزشی شرکت دهد. خودم هم او را به عنوان نماینده کلاس انتخاب کردم. کم‌کم وضعیت حمید تغییر محسوس پیدا کرد، تا جایی که در پایان سال با معدل ۱۷/۸۱ قبول شد. والدین او و حتی مردم روستا وقتی خبر قبولی حمید را شنیدید، بسیار تعجب کردند. همه پی بردند که حمید عقب‌مانده ذهنی نیست.



پی نوشت

۱. رشته آموزش و پرورش ابتدایی تربیت معلم شهید ایزدیناه یاسوج
۲. جوکوز لقب نامناسی بود که معلم به او داده بود؛ یعنی الاغی که جو زیاد می‌خورد.
۳. این نام واقعی نیست. ما برای محرمانه ماندن اطلاعات شخصی آن را انتخاب کرده‌ایم.
۴. براساس بند دوم ماده ۳۶ شرایط سنی ثبت‌نام در مدارس ابتدایی، حداکثر سن ثبت‌نام در دوره ابتدایی در مناطق روستایی و عشایری ۱۶ سال تمام است.

